

دعوت از هاشمی رفسنجانی برای مناظره* (ماجرای قتل ف - ف)

معشوق چون نقاب ز رخ در نمی کشد هر کس حکایتی به تصور چرا کند
حالی درون پرده بسی فتنه می رود تا آن زمان که پرده برافتد چه ها کنند
پیراهنی که آید از او بوی یوسفم ترسم برادران غیورش قبا کنند
آقای فلاحیان می فرمایند در دوره ایشان قتلی صورت نگرفته و قتلها را بافته من
می داند و مرا به دروغگویی و قصه پردازی متهم می کند. از طرف دیگر آقای هاشمی
رفسنجانی می فرمایند وزارت اطلاعات در دوره ایشان تمیزترین دوران را داشته و
قتلهای زنجیره ای پس از اتمام دوره ایشان و آغاز به کار دولت خاتمی به وقوع پیوسته
است. من آقای هاشمی رفسنجانی را دعوت به یک مناظره علنی درباره قتلها
ی زنجیره ای در دوران ریاست جمهوری ایشان می کنم. اگر در این مناظره نتوانم وقوع
قتلها در دوران ایشان را اثبات نمایم، حاضریم داوطلبانه روانه زندان شوم. اما در
صورتی که وقوع قتلها در دوران ریاست جمهوری ایشان را اثبات کردم، فضاوت
نهایی در خصوص مدعیات و عملکرد آقای هاشمی با مردم خواهد بود.

آقای هاشمی شاید بتواند مدعی شود که وزارت اطلاعات در دوران سازندگی
تحت کنترل ایشان نبوده، بلکه عالیجنابان خاکستری با هدایت محفل اطلاعاتی،
دگراندیشان و دگرباشان را به قتل می رسانده اند، اما تکذیب و انکار قتلها
ی سالهای ۱۳۶۸-۱۳۷۶ امری ناممکن و نامطلوب است و تنها به نفع شاه کلید و عالیجناب
خاکستری تمام می شود. انکار واقعیت و پنهان کردن حقیقت نه تنها با توسعه سیاسی
و مردم سالاری تعارض دارد، بلکه تحقق بخش آرمان عدم تکرار خشونت نیز

* آفتاب امروز، مشارکت، فتح، صبح امروز، عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۲۰.

نخواهد بود. اشباح تاریکخانه وقتی انکار صریح آقای هاشمی رفسنجانی را ببینند، از انفعال کامل به درآمده و دوباره با فعال کردن تاریکخانه، روشنفکران و مخالفان را در ذیل پروژه مبارزه با تهاجم فرهنگی به قتل خواهند رساند. در این شرایط، شاه کلید گمان خواهد برد که می تواند از چنگال عدالت بگریزد ولی باید مطمئن باشد مردم او را به خوبی می شناسند. گفته می شود ده روز بعد از قتل (ف-ف)، نیروی عملیاتی در یک جلسه در حالی که به شدت می گریست اعلام می کند: شاه کلید به من گفت (ف-ف) را بکش. اما اینک به من می گوید یک گزارش درباره علل قتل او تهیه کن. من دلیل قتل را نمی دانم. دستور شاه کلید بود که او را بکش. وقتی با مسئولین پرونده صحبت کردم آنها گفتند (ف-ف) عامل ما بود و با ما همکاری داشت و کشتن او برخلاف برنامه های ما بود. حال اگر من بمیرم در آن دنیا جواب خدا را چگونه خواهم داد.

فلاحیان گفته است: «گنجی با من طرف است و من با او مسأله و مشکل دارم». نمی دانم آیا این جمله را باید تهدید محسوب کرد یا دال بر عجز و ناتوانی گرفت. اگر این گفته فلاحیان متضمن تهدید باشد، او باید بداند من از وقتی که شروع به تاباندن نور به تاریکخانه اشباح کردم، می دانستم که وارد «بازی با مرگ» شده ام. اما آقای فلاحیان حتماً به خاطر دارد که با واسطه یک روحانی خوش فکر و آشنا به پرونده قتلها، سه بار از من درخواست ملاقات خصوصی کرد تا ذهن مرا از آلودگی پاک کند و ابهامات مرا بزداید، ولی من ملاقات خصوصی را نپذیرفتم. آقای فلاحیان قبل از پاسخگویی درباره قتل های زنجیره ای، باید به پرسشهای شهروندان در خصوص قتل خانم فاطمه قائم مقامی و سیامک سنجری پاسخ گوید.

اگر هاشمی رفسنجانی مدعی شفافیت و حقیقت گویی است، باید درخواست مناظره را بپذیرد تا زوایای تاریکخانه اشباح بر همگان روشن شود و درب تاریکخانه به روی همگان گشوده گردد. در پرونده قتل های زنجیره ای هیچ مصلحتی بالاتر از بیان حقیقت وجود ندارد. تنها با کشف حقیقت می توان مانع تکرار جنایت روشنفکران شد.

اکبر گنجی

۱۳۷۸/۱۱/۲۰

انتخابات و خطر بازگشت پدرسالاری*

جناح راست به طور طبیعی حداقل ثابتی از آرای اقشار سستی را دارا می‌باشد. اما با توجه به ساخت جوان جمعیت و رشد طبقه متوسط، این رأی دائماً رو به کاهش و تنزل است. لذا جناح راست مجبور شد ترفندی برای این مشکل بیندیشد: کاهش حداقل آرای مورد نیاز ورود به مجلس در دور اول از ۳۳ درصد به ۲۵ درصد.

از سوی دیگر می‌بایست وحدت جبهه دوم خرداد به گونه‌ای شکسته می‌شد تا آنان نتوانند با ارائه یک لیست واحد، مجلس ششم را به طور کامل در اختیار گیرند. اگر عبدالله نوری در انتخابات حضور می‌داشت، کلیه گروههای جبهه دوم خرداد می‌توانستند حول محور او به توافق رسند و یک لیست واحد ارائه کنند. اما راست، عبدالله نوری را به جرم انتشار نظرات و عقاید شهروندان به پنج سال زندان محکوم کرد. (محسن کدیور را که قبلاً به یک سال و نیم زندان محکوم کرده بود). موسوی خوئینی‌ها را هم به سه سال زندان تعلیقی محکوم کرد تا نتواند در انتخابات شرکت نماید. اینک وقت آن فرارسیده بود که با وارد کردن یک چهره قدرتمند، جبهه دوم خرداد را به انشقاق بکشانند. آقای هاشمی رفسنجانی، که چپها به هیچ وجه حاضر نبودند وی را در لیست خود قرار دهند و کارگزاران سازندگی هرگونه ائتلافی را منوط به حضور و ریاست او می‌نمود، وارد رقابت انتخابات شد و کارگزاران سازندگی را از دوم خردادیان جدا کرد. گروههای ملی-مذهبی نیز با ارائه یک لیست مستقل، انشقاق دیگری در جبهه دوم خرداد ایجاد کردند.

از سوی دیگر شورای نگهبان با ابزار نظارت استصوابی بسیاری از چهره‌های شاخص دوم خرداد را حذف کرد و در شهرستانها هر فرد دوم خردادی که احتمال

می‌رفت در دور اول وارد مجلس شود، توسط شورای نگهبان رد صلاحیت شد. مشکل دیگر جبهه دوم خرداد آن است که جناح راست، با استفاده از ابزار تهدید و تطمیع، در هر شهری به تعداد مورد نیاز داوطلب آماده کرده است، اما در تمامی شهرها چندین برابر مورد نیاز داوطلب به نام جبهه دوم خرداد در عرصه رقابت حاضر و آماده‌اند و با احساس تعهد هر کدام خود را برتر از دیگران می‌دانند و معتقدند حتماً رأی می‌آورند و بدین ترتیب نه تنها رأی یکدیگر را می‌شکنند، بلکه احتمالاً شرایط پیروزی جبهه انحصار را نیز فراهم می‌آورند (با توجه به آن‌که در مرحله اول فقط ۲۵ درصد آرا مورد نیاز است).

با تمامی این اقدامات انحصارطلبان هنوز نمی‌توانند امیدوار باشند که از شکست گریخته‌اند.^۱ بزرگترین امید انحصارطلبان به آن است که تمامی ۲۸ میلیون واجد شرایط در انتخابات شرکت نکنند. هر ایرانی صاحب رأیی که در انتخابات شرکت نکند، از آرای «آزادیخواهان مردم‌سالار» کاسته خواهد شد. اگر به دنبال خلق دوم خرداد دیگری در ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ هستیم، باید به جای ۳۰ میلیون شرکت‌کننده ۱۳۷۶، سی و هشت میلیون شهروند ایرانی در پای صندوقهای رأی حاضر شوند و به آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، توسعه، تنوع و کثرت، عدالت اجتماعی رأی دهند. اگر نگران استبداد دینی، پدرسالاری، قدرت یادآورده و ثروت یادآورده، رانت‌جویی، آلیگارش‌ی و... هستیم باید شور و شوق عمومی را افزایش دهیم و با عقلانیت همگان را در پای صندوقهای رأی حاضر کنیم.

جناح انحصار به دنبال نابودی جنبش جامعه مدنی ایران و آرمانهای آن، خصوصاً آرمان توسعه سیاسی است. آنان هیچ‌گاه مخالفت خود را با آزادی، حقوق بشر، توسعه دموکراتیک، پلورالیسم، مردم‌سالاری پنهان و کتمان نکرده‌اند. آنان ممکن است ایران را متعلق به تمام ایرانیان نمی‌دانند و حاضر نیستند شهروندان ایرانی خود

۱. ترفند جدیدی جهت فرار از شکست، توسط جناح راست طراحی شده است: ایجاد آشوب و اغتشاش فراگیر در پناه شعار توهین به اسلام و مقدسات. ابتدا آقای مصباح مطبوعات را متهم می‌کند از سیا دلار دریافت داشته‌اند، آنگاه به بهانه یک کاریکاتور، در قم اعتصاب به راه می‌اندازند و خواهان برخورد شدید با مطبوعات و عزل وزیر ارشاد می‌شوند. همزمان چند خمپاره توسط گروهک رجوی در راستای اهداف محفل‌نشینان شلیک می‌شود تا برخی به بهانه «ترقه‌بازی» وارد مجلس شوند. در این شرایط افرادی که به نظر می‌رسد فاقد پایگاه اجتماعی‌اند، به عنوان هدف خمپاره‌ها جلوه داده می‌شوند تا با «دوینگ خمپاره» راهی مجلس شوند.

سرنوشت خود را آن‌گونه که تشخیص می‌دهند و می‌پسندند، تعیین کنند. جناح انحصار معتقد است سرنوشت مردم را بهتر از خود مردم تشخیص می‌دهد. لذا علی‌الظاهر نگران انحراف مردم از راه راست است. ولی در واقع نگران از دست دادن قدرت و ثروت بادآورده‌ای است که صرفاً از راه عدم مشارکت حقیقی مردم به دست آمده است.

تسلط آنان بر مجلس به معنای حذف شعار توسعه سیاسی و درنوردیدن تومار دولت خاتمی خواهد بود. در آن صورت نه تنها روشنفکران و نخبگان از خشونت آنها در امان نخواهند بود، بلکه نهادهایی مانند مطبوعات که حضور مردم را برای تعیین سرنوشتشان تضمین می‌کند به مسلخ فرستاده خواهند شد.

رانت جویی و ثروت اندوزی*

۱. در سیاست مدرن حریم خصوصی از حوزه عمومی تفکیک می‌شود و دولت در زندگی خصوصی شهروندان دخالت نمی‌کند. به‌طور کلی زندگی خصوصی حریم ممنوعه‌ای است که دیگران مجاز نیستند در آن‌را به‌روی همگان بگشایند و اسرار شخصی و آفات و رذایل خصوصی را در عرصه عمومی عرضه نمایند. ولی عرصه سیاست، حوزه خصوصی نیست و رانت‌جویی و اختلاس و سوء استفاده‌های مالی سیاستمداران را نباید به‌بهانه اسرار خصوصی و ذم افشاگری از مردم پنهان کرد.

فرد مقتدر در عرصه سیاسی با ابتناء به سرشت قدرت، سرنوشت دیگران را رقم می‌زند. نقد فرد مقتدر، نقد اراده معطوف به قدرت است، برای روشن ساختن حیطه‌های اقتدار مسؤولانه از غیر مسؤولانه، فراروی از اقتدار مسؤولانه و بهره‌گیری از ابزار قدرت همواره خطری است که عرصه سیاست را تهدید کرده و می‌کند. قدرت سیاسی فرارونده از مرز مسؤولیت می‌تواند به اقتدار در عرصه اقتصاد نیز چنگ زند و چنان برج و بارویی برای زوال‌ناپذیری اقتدارش بنا کند که هیبت آن هر ناقدی را به وحشت افکند.

سوء استفاده اقتصادی فرد مقتدر با ابزار سیاست، ناهنجاری خطرناکی است که کیان جامعه مردم‌سالار را تهدید می‌کند. درست است که در جامعه مردم‌سالار، فرد مقتدر نیز شهروندی محسوب می‌شود که دارای زندگی خصوصی است و حق مصونیت برای عدم تعرض به حیطه خصوصی خود را داراست. اما به‌میزانی که فرد از ابزار قدرت در عرصه سیاست برخوردار است، تصمیم فرد، تقدیر زندگی کثیری از شهروندان را تعیین می‌کند. در آن صورت ضابطه‌های قانونی برای جلوگیری از

فراروی از قدرت مسؤولانه در جوامع مردم‌سالار صلب‌تر و قاطع‌تر است. در چنین جوامعی حتی، رضا نمی‌دهند اندکی بهره‌گیری از امکانات قدرت سیاسی برای بهبود وضع زندگی خصوصی صورت گیرد. قاعده‌ای تخلف‌ناپذیر وجود دارد که بر مبنای آن اخلاقاً نباید وارد حریم خصوصی کسی شد اما اگر حریم خصوصی کسی با بهای تخریب و فساد در عرصه عمومی بنا شود، از طرف عرصه عمومی و ناقدان اجتماعی نمی‌تواند نادیده انگاشته گردد.

به عرصه عمومی کشاندن پرونده کلیتون و مونیکا و محاکمه کلیتون در کنگره امریکا، محاکمه صدراعظم سابق آلمان (هلموت کهل) به اتهام رشوه‌گیری، محاکمه نخست‌وزیر سابق ایتالیا به دلیل دریافت پورسانت و... از نمونه‌های مشهور فساد اقتصادی و اخلاقی سیاستمداران است که مطبوعات با علنی کردن آنها گامی بزرگ در فرایند مردم‌سالاری و عدم تکرار آن وقایع برداشتند.

۲. کارشناسان اقتصادی دو کارکرد مهم برای سیاست تعدیل اقتصادی در نظر می‌گیرند.

اول. تخصیص بهینه منابع.

دوم. حذف رانت.

این دو کارکرد مهم سیاست تعدیل، به دلیل شخصیت هاشمی در ایران به وقوع نپیوست. آقای هاشمی به‌طور جدی در تخصیص منابع دخالت می‌کرد و منابع را آن‌طور که خود می‌پسندید و تشخیص می‌داد، توزیع می‌کرد.

در دو دهه گذشته بر اثر رانت‌جویی «طبقه جدید»ی در جمهوری اسلامی شکل گرفته است. این طبقه نوکیسه در فرایند خصوصی‌سازی با خرید تقریباً مجانی بسیاری از صنایع ملی، به ثروتهای بادآورده دست یافت. در دوران سازندگی حتی به دستگاههای غیر اقتصادی و امنیتی اجازه داده شد با فعالیت اقتصادی نیازهای مالی خود را تأمین نمایند. در پرتو چنان مجوزی، فسادهای کلانی به وجود آمد و خط ترانزیت مواد مخدر با هدف ثروت‌اندوزی و تخریب غربیان فعال شد.

۳. آقای هاشمی رفسنجانی در پاسخ به پرسش دانشجویان در خصوص فعالیتهای اقتصادی فرزندان‌شان می‌فرماید: «بحتهای اقتصادی که مطرح می‌کنند، دروغ است. زندگی ما پیش از انقلاب از لحاظ دارایی از الآن بهتر بود... زندگی متوسطی داریم، این خیلی مهم است که بیست سال از انقلاب بگذرد و خانواده‌ای

که کارهای زیادی دستش بود، امکاناتش نسبت به قبل کمتر شده.^۱ وضع اقتصادی خانواده آقای هاشمی قبل از انقلاب چگونه بود؟ ایشان می‌فرمایند: «بنا داشتم برای اولیس بار اتومبیل بخرم. یک پژوی ۴۰۴ دست دوم به صورت قسطی خریدم». ^۲ یعنی قبل از انقلاب ایشان توان و امکان اقتصادی خرید یک اتومبیل نو را نداشتند لذا به طور قسطی یک اتومبیل پژوی دست دوم خریداری می‌کنند.

۴. آقای هاشمی کلیه شایعاتی که در خصوص فعالیتهای اقتصادی فرزندانشان در جامعه مطرح است را دروغ می‌خوانند. برای دآوری در خصوص اظهارات ایشان یک نمونه از فعالیتهای اقتصادی فرزندان وی را ذکر می‌کنیم تا روشن گردد شایعات منتشر شده تا چه حد با واقعیت سازگار است.

یک شرکت هوایی بین ایران و عربستان سعودی با هدف سفر اتباع ایرانی به کلیه شهرهای عربستان و سفر اتباع سعودی به کلیه شهرهای ایران تأسیس شده است. ۵۳ درصد سهام این شرکت متعلق به دولت عربستان و ۴۷ درصد باقیمانده متعلق به ایران است.

از ۴۷ درصد سهام طرف ایرانی، ۲۲ درصد آن متعلق به آقای (ی-ه) است و ۲۵ درصد دیگر به آقای (ذ-ا) به نمایندگی از سوی آقای (م-ر) تعلق دارد. آقای (ج) با نام مستعار (م-ر) نماینده (ی-ه) در این شرکت است. در رابطه با این شرکت چند پرسش مطرح است.

یک. (ی-ه) چنین سرمایه‌ای از کجا به دست آورده است؟

دو. آیا بدون استفاده از رانت آقای هاشمی رفسنجانی و آقای (م-ر) امکان تأسیس چنین شرکتی وجود داشت؟ و یا این که طرف سعودی به خاطر آقای هاشمی حاضر به چنین مشارکتی شده است؟

۱. رسالت، ۱۳۷۸/۱۱/۱۶، ص ۱۱.

۲. ایران، ۱۳۷۸/۱۱/۷، ص ۶.

اگر ادعاهایم را ثابت نکنم داوطلبانه به زندان می‌روم*

• نظر شما درباره حضور آقای هاشمی در انتخابات مجلس ششم و ریاست مجلس شدن ایشان، چیست؟

□ برای من به عنوان یک روزنامه‌نگار، ریاست یا عدم ریاست آقای هاشمی رفسنجانی بر مجلس ششم مهم نیست، مهم آن است که بتوان از وی انتقاد کرد و وی هم در مقابل پرسشهای خبرنگاران پاسخگو باشد نه آنکه روزنامه‌نگاران، روشنفکران و نخبگان را تحقیر کند و آنان را دروغگو و عامل اسرائیل، امریکا و انگلیس بخواند.

• شما اخیراً مدعی شده‌اید قتل‌های زنجیره‌ای در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی اتفاق افتاده است و حاضرید در این خصوص با وی مناظره کنید، اگر مستندی دارید ارائه نمایید؟

□ آقای هاشمی رفسنجانی مدعی شده‌اند که وزارت اطلاعات در دوره وی تمیزترین دوران را داشته و هیچ قتلی در این دوره صورت نگرفته است. من در این خصوص آقای هاشمی را دعوت به یک مناظره کردم و گفتم اگر وقوع قتلها در دوران وی را نتوانم ثابت کنم حاضرم داوطلبانه به زندان بروم.

هاشمی حقیقت را کتمان می‌کند. آقای هاشمی می‌توانست صادقانه به مردم بگوید در دوران من قتل‌های بسیاری توسط محفل سعید امامی صورت گرفت ولی من از آنها بی‌اطلاعم! و وزارت اطلاعات در کنترل من نبوده است. آیا برآستی فردی که حقیقت را کتمان می‌کند دمکرات و سیاستمداری صادق و معتقد به مردم است؟!

* گفت‌وگو با ابهر، ۱۳۷۸/۱۱/۲۵.

آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس باشد یا نباشد باید زبان خود را بهداشتی کند و اخلاق مدنی را رعایت نماید! در شأن یک روحانی نیست که با نخبگان با اهانت و فحاشی سخن بگوید! اگر وی زبان خود را اصلاح کند و مخالفان خود را محترم بدارد، نزد نخبگان جایگاه خواهد داشت. ولی اگر آقای هاشمی بر «نهج» گذشته رفتار کند، به زودی عرصه سیاست را ترک خواهد گفت!

• آیا این صحت دارد که شما قائل به جدایی دین از سیاست هستید؟

□ من گفتم دولت نباید در دیانت دخالت نماید. دین دولتی، دین نیست. دین دولتی، مثل آیین‌نامه‌هایی است که هیأت دولت تصویب و به کارمندان ابلاغ می‌کند. نباید دولت قرآنی از دین را به حوزه‌های علمیه و مردم همچون آیین‌نامه‌هایش تحمیل کند. باید دولت و نظام اجازه دهند حوزه‌های دینی و دین‌شناسان آزادانه در حوزه دین کاوش کنند و اجتهادات دینی خود را آزادانه در جامعه عرضه نمایند. آیا چنین رویکردی با دینداری سازگار است یا رویکرد انحصارطلبانی که همه چیز، از جمله دین را در چنبره خود می‌دانند؟! اما اگر منظور از جدایی دین از سیاست، فرآیند سکولاریزاسیون باشد، آن روندی طولانی و تاریخی است که ضمن آن نهادهای «عقل‌بنیاد» از نهادهای «دین‌بنیاد» تفکیک می‌گردند و بر مبنای تمایز کارکردی، هر یک به وظایف خود می‌پردازند. این فرآیند وابسته و متکی به میل و تمایل این و آن نیست. بلکه روندی طبیعی است که یکی از نتایج آن زمینی، بشری، عرفی و خطاپذیر شدن امر حکومت است. حکومت امری غیر قدسی و سراپا بشری است و مشروعیت خود را نه از دین که از رأی و اعتماد آدمیان زمینی اخذ می‌کند.

• نظر شما درباره تحصن جمعی از طلاب در اعتراض به چاپ کاریکاتور

نیک‌آهنگ کوثر چیست؟

□ مشکل برخی از روحانیون ما این است که با دنیای جدید هیچ‌گونه آشنایی ندارند. من در روز اول آبان‌ماه سال گذشته (۱۳۷۷) یعنی در شب انتخابات مجلس خبرگان در منزل آقای درّی نجف‌آبادی وزیر وقت اطلاعات با ایشان دیدار داشتم. در این دیدار موارد زیادی مطرح شد که به‌عنوان مثال آقای درّی، خطاب به من گفت: تو کاریکاتوری در راه نو چاپ کرده‌ای با این مضمون که «در حالی که سربازهای ارتش راه می‌روند یک سگ به درختی ادرار می‌کند». این اهانت به ما محسوب می‌گردد. البته من از چنین کاریکاتوری ابراز بی‌اطلاعی کردم اما شخصی که در این

جلسه حضور داشت تأکید کرد کاریکاتور مورد نظر در ماهنامه ایران فردا به چاپ رسیده و مربوط به کودتای سال ۱۹۷۳ کشور شیلی است.

آقای درّی نجف‌آبادی در حالی که ذهنش به مطبوعات معطوف بود، نیروهایش در وزارت اطلاعات طراحی جنایت می‌کردند و یک ماه بعد شش تن از نویسندگان را به قتل رساندند! امروز هم در آستانه انتخابات افرادی تصویر یک تمساح را اهانت به خود تلقی می‌کنند و با این تلقی جامعه را به اغتشاش می‌کشانند! اینان توجه ندارند آنچه در این بین مخدوش می‌گردد و به پرسش گرفته می‌شود اصل دین است. متحصنین با رفتار قشری خود جوانان جامعه را به سوی گریز از دین سوق می‌دهند. مردم از قشریت تحمیلی حسته شده‌اند و از اینکه کسانی براحتهی و به‌طور اِبرزاری از دین در راه منافع شخصی-صنغی استفاده می‌کنند، ناراحت هستند. قرائت قشری-فیزیکی از دین در دنیای جدید جایی ندارد و گریز از چنین قرائتی را نباید به گریز از دین تقلیل داد.

انتخابات و «یادگار سیلی سرد زمستان»*

و به یاد آورید آن هوای دلگیر، درهای بسته، سرهای در گریبان، دستهای پنهان؛
نفسها، ابر، دلها خسته و غمگین،
درختان اسکلت‌های بلورآجین،
زمین دل‌مرده، سقف آسمان کوتاه
غبار آلوده، مهر و ماه
زمستان بود

و ظلمت و تاریکی همه جا را فرا گرفته بود و
نگه جز پیش پا را دید، نتواند،
که ره تاریک و لغزان است
که سرما سخت سوزان است

نفس، کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک.

هوا بس ناجوانمردانه سرد بود و «نغمه‌های ناجور» شنیده نمی‌شد. سنگ‌های
تپیاخورده رنجور و دشنام‌های پست آفرینش، با کارد قطعه‌قطعه می‌شدند و یا در
خانه‌های امن سکنه می‌کردند. عصر، عصر عالیجنابان خاکستری بود.

کل ساخت سیاسی اقتدارگرا، تاریکخانه و تاریکخانه اندر تاریکخانه است.
عرصه‌ای است «که در آن هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دستها پنهان، نفسها
ابر، دلها خسته و غمگین، درختان اسکلت‌های بلورآجین، زمین دل‌مرده، سقف آسمان
کوتاه، غبارآلود مهر و ماه».

دوم خرداد ۱۳۷۶ روز پایان فصل زمستان و نوید آغاز فصل بهار بود. پس از آن

* عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۲۶.

درب بطری گشوده شد و غولها و شیاطین اسیر در بطری اقتدارگرایان رها شدند و «نغمه‌های ناجور» و «صداهای ناموزون» سر دادند. نفرد، حقوق بشر (خصوصاً حق نخواستن) و مردم‌سالاری در پرتو آزادی نقاب از رخ برکشیدند و قدرت بادآورده و ثروت بادآورده انحصارطلبان را به چالش فراخواندند. اما عالیجنابان خاکستری که بهار را خوش نداشتند، با دیگر اشباح تاریکخانه، دست به کار شدند تا یخبندان زمستان را بازتولید کنند. هر روز بحران و آشوب جدیدی آفریدند و در کمال قساوت در آذر ۱۳۷۷ در عرض یک ماه ۶ تن از دگراندیشان را به قتل رساندند و در تیرماه ۱۳۷۸ در یک شب گرم تابستانی خفاش‌وار به دانشگاه حمله بردند تا دانشجویان را سرکوب کنند. پروژه «اغتشاش و بی‌نظمی و ناامنی دائمی» تدارک دیده شد تا دولت دمکراتیک توسعه‌گرا، کاری از پیش نبرد و مردم در زیر بار سنگین بیکاری و تورم و رشد منفی اقتصادی درمانده شوند و از سر بیچارگی، در شرایط نزاعهای بی‌پایان محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان، لویی بناپارت و کودتایش را خوشامد گویند. عالیجنابان خاکستری با «بناپارتنی» کردن فضا، درصدد تجدید دوران اقتدارگرایی و تحمیل لویی بناپارت‌اند. اما بناپارت که بود؟ مارکس در هجدهم برومر لویی بناپارت می‌نویسد:

بناپارت دلش می‌خواست همه او را پدر نیکخواه همه طبقات جامعه بدانند. ولی هر چیزی که او به یکی از این طبقات می‌دهد، ناگزیر باید از طبقه‌ای دیگر بگیرد. همان‌گونه که در دوران «فروند» می‌گفتند دوک دوگیز منت‌گذارترین مردم فرانسه است چرا که وی تمام املاکش را در خدمت هوادارانش نهاده بود که بهره‌مندی از آنها را مدیون شخص وی بودند، بناپارت هم دلش می‌خواست منت‌گذارترین مرد فرانسه باشد و کاری کند که همه مالکیت و کار فرانسه به دین شخصی وی تبدیل شود. دلش می‌خواهد کل فرانسه را بدزد تا بعد آن را به‌خود فرانسه هدیه کند.^۱

او کل فرانسه را دزدید و از دست فرانسویان درآورد تا خود به‌تنهایی، قدرتمندانه و آمرانه، درباره سرنوشت فرانسویان تصمیم بگیرد. ابتدا شرایطی

۱. کارل مارکس، هجدهم برومر لویی بناپارت، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز، ص ۱۸۲.

آفریدند که امکان حرکت به جلو وجود نداشته باشد و همگان در انتظار کودتا به سر برند. آنگاه بناپارت از راه رسید و با شعارهای فریبنده، نظم و امنیت و توسعه اقتصادی را، به مردم وعده می دهد. اما:

فریبت می دهد، بر آسمان این سرخپوش بعد از سحرگه نیست.

حریفان! گوش سرما برده است این، یادگار سیلی سرد زمستان است.

قرار است «تعادل» و «اعتدال» بین اصلاح طلبان و انحصار طلبان برقرار شود.

ولی ایجاد تعادل با چند اشکال عمده روبروست.

اول. مردم خواستار اصلاحات ساختاری اند و لذا شعارهای اصلاح طلبان برای آنها جاذبه دارد. تمامت خواهان خواستار حفظ گذشته اند، گذشته ای که در غیاب «مشارکت رقابت آمیز» شهروندان، محصولی جز قدرت بادآورده و ثروت بادآورده در بر نداشته است. اعتدال گرایان ظاهراً برای حفظ تعادل می خواهند قدرت را میان اصلاح طلبان و تمامت خواهان به طور مساوی تقسیم کنند. ولی مگر قدرت به مردم تعلق ندارد و مگر آنها حق ندارند آن را در چارچوب قانون و موقتاً به افرادی واگذار کنند؟

دوم. «یادگار سیلی سرد زمستان» دوباره پا به میدان گذاشته تا از طریق در بطری کردن غولها، دوران اقتدارگرایی را تجدید کند. این سودا با دمکراسی تعارض بنیادین دارد. چرا که پروژه دمکراسی، پروژه آزادسازی غولها و شیاطین و نغمه های ناجور است.

سوم. یادگار سیلی سرد زمستان، خواهان تمام قدرت است. همه را مطیع و گوش به فرمان می خواهد. با هیچ کس حاضر به دیالوگ نیست، فقط مونولوگ می داند. مونولوگی تحقیرآمیز و محصول رابطه خدایگان و بندگی. او شخصی است که تمام فتوحات خیالی را به نام خود ثبت می کند و تمام شکستهای واقعی را به پای مخالفان خود می گذارد. هر کس با اوست در خط اعتدال است و هر کس منتقد اوست افراطی و تندرو و دشمن است.

پشت سر نهادن زمستان اقتدارگرایی و بهاری کردن عرصه سیاست فقط با حضور و مشارکت فعالانه مردم امکان پذیر است. اگر خواهان آزادی و دمکراسی و حقوق بشر و امنیت هستیم باید همگی در پای صندوقهای رأی حاضر شویم. اگر خواهان انحلال دادگاه غیر قانونی ویژه روحانیت هستیم، اگر خواهان تحولات

ساختاری در قوه قضائیه هستیم، اگر خواهان کنترل و نظارت و نقد دولت هستیم، اگر خواهان تعیین سرنوشت هستیم، اگر خواهان روشن شدن حقیقت پرونده قتل‌های زنجیره‌ای هستیم، اگر خواهان عدم دخالت نظامیان در سیاست هستیم، اگر خواهان آزادی مطبوعات و احزاب و کتاب هستیم، اگر خواهان برابری حقوقی-قضایی زنان و مردان هستیم، اگر خواهان گردش حاکمان هستیم، اگر...؛ اینها همه فقط و فقط با تغییر قوانین به روشهای مسالمت‌آمیز و قانونی امکان‌پذیر است. اگر ۳۰ میلیون شهروند ایرانی در سر صندوقها حاضر شوند و با رأی خود اصلاح‌طلبان دمکرات را به مجلس بفرستند، امکان اصلاح کلیه قوانین خلاف حقوق بشر و شهروندی و قانون اساسی مهیا خواهد شد و عالیجنابان خاکستری عرصه سیاست را ترک خواهند کرد. حضور گسترده مردم، سوداهای «یادگار سیلی سرد زمستان» را بلاموضوع خواهد کرد. مردم به پدرخوانده احتیاجی ندارند. مردم در ۲۹ بهمن با حضور گسترده در پای صندوقهای رأی، دوم خرداد دیگری خواهند آفرید که معنا و مضمون آن بسیار فراتر از سودا و خیالهای «پدرخوانده» خواهد بود.

ماfiای پدرخوانده*

آقای محمد هاشمی در خصوص دعوت بنده از آقای هاشمی رفسنجانی برای مناظره پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای فرموده‌اند:

مناظره بین دو رئیس جمهور یا افرادی از مقامات بالا شاید معقول باشد، اما در این مورد نظر آقای هاشمی را نمی‌دانم. این مناظره در خصوص مسأله قتل‌هاست و معلوم نیست اکبر گنجی این اطلاعات را از کجا آورده است. این سؤالی است که در جامعه و برای شخص من مطرح است. ایشان در مطبوعات نیز اعلام کرده‌اند که جزو اعضای وزارت اطلاعات نبوده‌اند و اطلاعات ایشان از منابع گوناگونی است که به‌وی می‌رسد. در این خصوص باید گفت: اقامت ایشان در ترکیه که محل موساد و سرویسه‌های اطلاعاتی است سؤال‌برانگیز است.

در خصوص اظهارات آقای محمد هاشمی چند نکته را یادآور می‌شوم:

۱. اقامت سؤال‌برانگیز در ترکیه: بنده در پایان سال ۱۳۶۴ با نامه جناب آقای خاتمی از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به خدمت در وزارت ارشاد مأمور شدم و به درخواست جناب آقای خاتمی و موافقت سپاه در تاریخ ۱۳۶۸/۷/۱ به وزارت ارشاد منتقل شدم. در سپاه، در مرکز تحقیقات سیاسی-ایدئولوژیک سپاه متون درسی دوره‌های آموزشی را تهیه می‌کردم و هیچ‌گاه عضو اطلاعات سپاه نبودم. در سپاه مسائلی پیش آمد که در شرایط کنونی بیان آنها را مصلحت نمی‌دانم. ولی به‌اشارت می‌گویم که در سال ۱۳۶۳ بر سر مسائل جنگ تحمیلی به همراه دو شهید «آزاد از سر» خونین کفن، شهید حسن بهمنی و شهید کاظم رستگار، نظراتی داشتیم

* آفتاب امروز، ۱۷۸/۱۱/۲۷، فتح و صبح امروز، ۱۳۷۸/۱۱/۲۸.

که آنها را با نمایندگان مجلس، آیت‌الله منتظری، سران قوا و... در میان گذاردیم و گذشت زمان نشان داد حق با چه کسانی بود. بهمنی و رستگار اهل نظر بودند و «اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند». آنان خویش را برای قربانی شدن در عید آماده کردند و به دست قصاب عاشقان سپردند.

خویش فربه می‌مایم از پی قربان عید

کان قصاب عاشقان بس خوب و زیبا می‌کشد

پس از رفتن از سپاه، در معاونت امور بین‌الملل وزارت ارشاد مشغول به کار شدم. در آن زمان آقای مصطفی تاجزاده و پس از آن آقای ابطحی معاون امور بین‌الملل بودند. از ابتدای سال ۱۳۶۶ تا اردیبهشت ۱۳۶۹، به مدت ۳ سال از سوی وزارت ارشاد به‌رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آنکارا مأمور و در آنجا مسؤول آموزش زبان فارسی، برگزاری سمینار بین‌المللی حافظ؛ سمینار مولوی، ارتباط با دانشگاه‌های ترکیه، ترجمه کتابهای شریعتی، مطهری، سروش، حضرت امام خمینی (ره) و... به زبان ترکی بودم.

۲. آقای هاشمی گفته‌اند: «ترکیه محل مוסاد و سرویسهای اطلاعاتی است». آقای هاشمی حتماً توجه دارند که اگر ترکیه محل مוסاد است، مرکز سازمان سیا در امریکا قرار دارد. بنده مأمور دولت جمهوری اسلامی در ترکیه بودم، ولی آقای محمد هاشمی قبل از انقلاب سالها در امریکا اقامت داشته و به احتمال زیاد در آن دوران سعید امامی را نیز می‌شناخته‌اند. آیا با مبانی ایشان، اقامتشان در امریکا سؤال برانگیز نیست؟ چرا آقای محمد هاشمی در امریکا به «محمد پدر» شهرت داشت؟ از زندگی آقای محمد هاشمی در امریکا داستانهای بسیار شنیدنی موجود است که اگر ایشان تمایل داشته باشند، می‌توان آنها را بازگو کرد.

۳. از آقای محمد هاشمی می‌پرسم: کشور بلژیک محل استقرار کدام یک از سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی است؟ چه کسی در طول جنگ تحمیلی در بلژیک اقامت داشت؟ آیا اقامت آن فرد در بلژیک «سؤال برانگیز» نیست؟ آیا ارسال موشک توسط سعید امامی به بلژیک با اقامت آن فرد در بلژیک ارتباط داشت یا خیر؟ (با توجه به اینکه گفته می‌شود آن فرد بعدها مسؤول یک پروژه موشکی در ایران بوده است).

۴. آقای محمد هاشمی بهتر است به آن روحانی‌ای که معاون وزارت اطلاعات

بود و در عرض ۲۴ ساعت به دلیل کشف و کار بر روی یک پرونده ویژه برکنار شد، مراجعه کنند و علت برکناریش را جویا شوند. دو راهنمایی شاید به ایشان کمک نماید.

۱. آن روحانی داماد یکی از روحانیان برجسته کاندیدای مجلس ششم در لیست جناح راست است.

۲. کشف و اعلام اینکه آن روحانی معاونت چه بخشی از وزارت اطلاعات را بر عهده داشت، به بسیاری از پرسشهای شهروندان در خصوص این پرونده ویژه پاسخ خواهد داد.

۳. آیا آقای محمد هاشمی مطلع اند که یک بار فردی در کشور عربستان سعودی به علت برخی رفتارها به شدت کتک خورده است. آن فرد کیست؟

۴. آقای هاشمی حتماً مطلع اند که چه کسی در شرکت نفت و شرکت فلات قاره با کارتهای نفتی تماس و ارتباط مستمر دارد. آیا این ارتباطات برای ایشان سؤال برانگیز نیست؟

۵. آقای محمد هاشمی گفته اند «مناظره بین دو رئیس جمهور یا افرادی از مقامات بالا شاید معقول باشد». چرا درخواست مناظره از آقای هاشمی رفسنجانی غیر معقول است؟ مگر محل نزاع من و آقای هاشمی بر سر چیست؟ ایشان می فرمایند در دوران ریاست جمهوری ایشان هیچ یک از دگراندیشان به قتل نرسیده است و من مدعی ام در آن دوران دهها تن از دگراندیشان و دگرباشان به دست محفل سعید امامی به قتل رسیده اند. آیا روشن شدن صدق یا کذب هر یک از این دو مدعا تفاوتی در کل پرونده قتلها و نقش عالیجنابان خاکستری ندارد؟ آیا «کتمان حقیقت» با دمکراسی و حقوق شهروندان تعارض ندارد؟

نکات یاد شده بخش کوچکی از پرونده های گروه «پدرخوانده» است. اگر مافیای قدرتمند امکان دوام حیات و سخن گفتن این بنده ناچیز خدا را از او نگیرند، شاید در آینده نوری بر تاریکخانه «پدرخوانده» تابانده شود.

بگذار این خاک پای مردم شریف ایران را جاسوس بخوانند تا مقدمات قتل او را فراهم آورند. ولی من هر گاه به پیام دلربای رسول گرامی اسلام و علل و دلایل ارسال انبیاء می اندیشم، به یاد آن بیت زیبای مولوی می افتم که از قول مردم خطاب به انبیا می آورد:

طوطی نقل شکر بودیم ما مرغ مرگ اندیش گشتیم از تما
این «مرغ مرگ اندیش»، غلام آفتاب است و با تاریکی و شب پرستی نسبتی
ندارد:

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم
نه شبم. نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو رسول آفتابم به طریق ترجمانی
به نهان از او پرسم، به شما جواب گویم
به قدم چو آفتابم، به خرابه ها بتابم
بگریزم از عمارت، سخن خراب گویم
به زبان خموش کردم که دل کباب دارم
دل تو بسوزد از من، ز دل کباب گویم